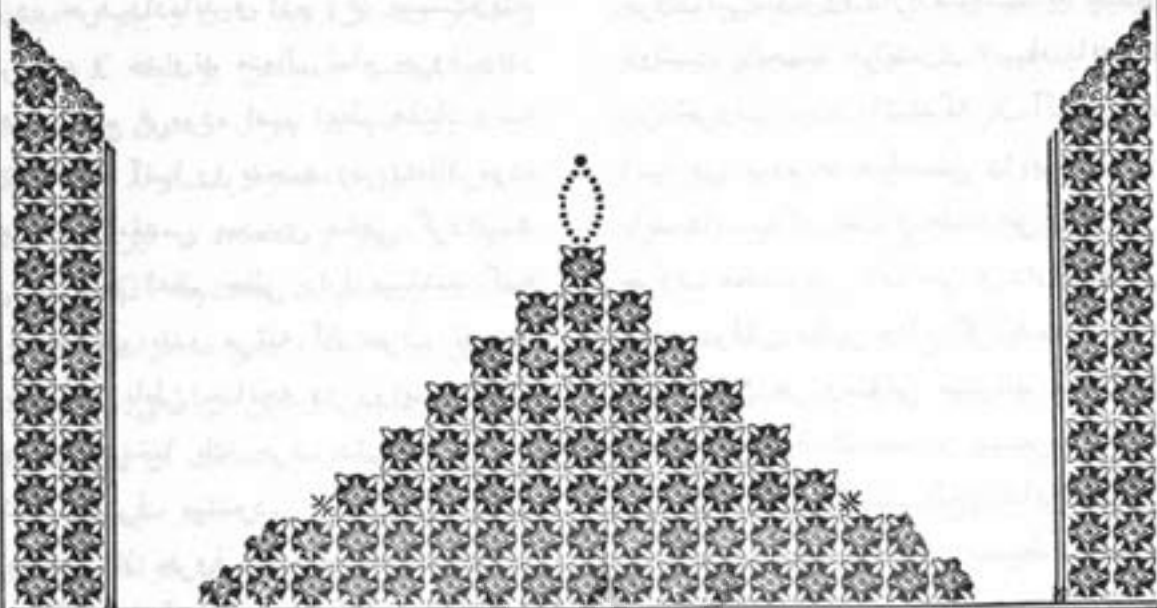


به مناسبت انتشار مجموعه آثار فارسی سهروردی



زندگانی سهروردی

از نزهة الارواح

نوشته شمس الدین محمد بن محمود شهرزوری

ترجمة مقصود علی تبریزی

به تصحیح دکتر سید حسین نصر

(۱) شیخ بزرگوار و فیلسوف عالی‌مقدار، عالم ربانی و متاله روحانی، سید عالم، فاضل کامل، شهاب‌الملة والدین، المطلع علی الاسرار بالیقین برید عالم قدس و نور، ابوالفتح یحیی بن امیر کا سهروردی، روح‌الله رمسه و قدس نفسه، وحید روزگار و فرید اعصار بود، جامع بود میان حکمت ذوقی و بحثی.

(۲) اما حکمت ذوقی، شاهدست بتفرد او در آن فن. هر که طریق خداجوئی را مسلوك داشته باشد و توسن نفس را در میدان افکار متوالیه و مجاهدات متعالیه تدبیر کرده باشد، در حالتی که تارك باشد از نفس خود مشاغل عالم ظلمانی را و طالب بود بهمت والا مشاهده عالم روحانی را، پس چون در این حالت متمکن و مستقر گردد و بسرعت سیر بمشاهده مجردات استار پندار را بشکافد تا آنکه ظفر یابد بشناخت نفس خود و نظر و تأمل کند بعقل خود در

• مستخرج از ترجمه نزهة الارواح شهرزوری نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (شماره: ۵۳۱۹) صفحه ب ۲۶۳ - آ ۲۷۱، با مقایسه متن عربی نسخه خطی همان کتابخانه (شماره: ۸۵۶).

پروردگار خود، بعد از این اگر واقف شود بسخنان او، در آن هنگام می‌داند که او در مکاشفات ربانی و مشاهدات روحانی آیتی است از آیات سبحانی، بحری است که بغور او نرسیده‌اند غواصان روزگار بوقلمون، و نشناخته‌اند غایت آنرا مگر راسخین.

(۳) اما حکمت بحثی، بتحقیق که او محکم گردانید اساس و بنیان آنرا و استوار ساخت قواعد و ارکان آنرا و تعبیر کرد از معانی صحیحه لطیفه آن بعبارات دلپذیر و الفاظ مختصر، و متقن ساخت آنرا بنوعی که مزیدی بر آن در یتیمه اذهان متصور نیست، خصوصاً در کتاب «مشارع و مطارحات» که در آنجا استیفای اباحت متقدمین و متأخرین نموده است و اصول وقواعد حکمای مشائین را ابتر کرده و برهم زده است، و استوار گردانیده آراء و معتقد حکمای پیشین را. و اکثر این بحث‌ها و ایرادات و مناقضات و سوالات از تصرفات ذهن سلیم و طبع مستقیم بر از مکنونات علم قویم اوست، و این اقوی شاهد است بر قوت او در حکمت بحثی و علوم رسمی.

(۴) بدان که فهمیدن کلام او و شناختن اسرار و رموزاتش در غایت صعوبت و دشواری است کسی را که طریقه او را مسلوک نداشته باشد، زیرا که او حکمت خود را مبتنی بر اصول کشفی و علوم ذوقی ساخته است، و کسی که اصول آنرا کماهو استوار نفرمود، فسوع را از آن استنباط و استخراج نتوانست نمود. و هر که عنان نفس را از تعلقات دنیا و آخرت نکشید، کام جانش حلاوت سخنان او نچشید. و بالجمله سخنان او و حل کتب و رموزات او موقوف است بر شناخت نفس، و اکثر علما و حکما را از آن خبری نیست مگر بنادر که در هر عصری یکی ظاهر شود.

(۵) بتحقیق که من مسافرت بسیار کردم و تفحص بیشمار نمودم از علم بحقیقت و شناخت نفس، نیافتم کسی را که او را از آن عالم چیستی و از آن نواحی امری حاصل باشد، چه جای شناخت مراتب و حقایقی که بمراتب بسی اقدس و اعلی و الطف و اصفی از نفس باشد! و از این رهگذر چو من عاجز شدند از فهم کلام او، طعن بر او روا داشتند و آنرا منخریت و استهزا پنداشتند، چنانچه جمعی معاصرین حکما که مشهور و ظاهر بودند بر عامه بفضل و جمعیت علوم گمان داشتند که حکمت او مبتنی بر اصلی نیست. و نمی‌دانم که هرگاه حکمت او مبتنی بر اصول وهمیه و مبانی خیالیه باشد پس حکمت چه کس مبتنی بر قواعد صحیحه و ضوابط شریفه خواهد بود؟ و ایشان معذورند از رهگذر نفهمیدن سخنان او. وجه صعوبت، آنکه مذکور شد.

(۶) و من نیز از عنوان شباب با ایشان موافقت داشتم در تزییف سخنان او و عدم التفات بجانب آن تا آنکه حب تجرید بر من غالب آمد، سفر گزیدم، فیض قدسی مرا دریافت، شناخت نفس را بر من آسان ساخت، در آن هنگام حل کلام و رموزات او بر من مشخص گشت و بر جمیع اسرار و خفایای آن

او در بحث‌ها تصریح می‌کرد بعقاید حکما و تصویب آنها و تزییف آرای مخالف حکما، و در آن باب مناظره می‌کرد و الزام می‌داد و اسکات می‌فرمود. و در آن هنگام بقوت روح القدس چون عجایب بسیار اظهار می‌ساخت، علاوه زیادتی کینه و عدوات ایشان می‌شد. پس آن جماعت بر تکفیر و کشتن او اتفاق کردند، چیزهای بزرگ باو نسبت دادند، چنانچه گفتند که او دعوی نبوت می‌کند. و حال آنکه او از این دعوی بری بود. حق سبحانه و تعالی حاسدان را زیانکار و بدروزگار سازد. سلطان را بر قتل او تحریک کردند، او ابا کرد. از جمله آنچه نوشتند بپدر او صلاح الدین این بود که اگر این مرد می‌ماند دین و دنیا را بر شما می‌شوراند و فاسد می‌گرداند. پیسر خود نوشت باید که او را بکشی، او نکشت. مرتبه دیگر باز نوشت و تهدید بر آن اضافه نمود که اگر او را نکشی حکومت حلب را از تو باز می‌گیرم. و در کیفیت قتل او سخنان مختلف شنیده‌ام. بعضی راگمان آنکه او را در بندیخانه انداختند و طعام و شراب از او بازداشتند تا فوت شد. و برخی می‌گویند که او خود منع نفس از طعام و شراب کرد تا بمبدأ خود پیوست و بعضی بر آنند که او را خفه نمودند. و دیگری می‌گوید که بشمشیر کشتند. و قومی بر آنند که از دیوار قلعه بزیر انداختند و سوختند. حضرت رسالت را در خواب دیدند که استخوان‌های او را جمع ساخته می‌گفتند این استخوان‌های شهاب الدین است.

(۱۳) میان او و میان فخرالدین ماردینی ساکن ماردین صداقت و یاری بود و صحبت‌ها می‌داشتند. فخرالدین باصحاب خود می‌گفت که چه ستوده و پاکیزه است این جوان، من ندیده‌ام مثل او و می‌ترسم بر او از کثرت تهور و شهرت و بی‌ملاحظگی او که مبادا اینها سبب فوت و تلف او شوند. چون از صحبت او مفارقت نمود بحلب آمد و بافقهای آنجا مناظره و مباحثه کرد و بر همه فایق آمد و نتوانستند با او برابری نمود، و بغض و کینه ایشان زیادتر و بیشتر از پیشتر شد. **ملك ظاهر مجلسی آراست**، او را با اکابر و فضلا حاضر ساخت تا بشنود مباحثی که میان ایشان مذکور شده است. شیخ در آن مجلس بایشان سخنان بسیار گفت و **بر نحجی که جملگی سکوت ورزیدند**. بر ظاهر فضل او ظاهر شد و قدرش افزود و قربش زیاده گشت، صاحب وقار و تمکین گشته، توجهش مقصور باو شد. این نیز باعث ازدیاد تشنیع او گشت. محضرها بکفر او درست نمودند و بدمشق پیش صلاح الدین فرستادند و گفتند اگر این مرد می‌ماند اعتقاد **ملك** را فاسد می‌گرداند، و اگر رها می‌کند بهر ناحیتی که رفت احوال آن ناحیت را بفساد می‌کشاند، و چیزهای دیگر هم بر این افزودند. صلاح الدین پیش ظاهر فرستاد که سجلی بخط قاضی و اهالی آنجا بمن رسید که آن جوان کشتنی است و باید کشت او را، بکش و رها مکن بوجهی از وجوه. چون شیخ را این حکم محقق گشت و حال را بر آن منوال دید، گفت مرا در خانه محبوس سازید و طعام و شراب ندهید تا آنکه بالله که مبدأ کل است و اصل

شوم. چنانچه گفته بود بفعل آوردند. بعد از آن ظاهر از ایشان انتقام کشید باینکه ایشان را در بند انداخت و اموال و اشیای ایشان را گرفت.

(۱۴) عمر او بحسب بعضی روایات سی و هشت سال بود، و برخی پنجاه سال نیز گفته‌اند. معتدل قامت و محاسن نه‌انبوه، بصورت سرخ رنگ بوده، و اکثر مسافرت او پیاده روی بود. و اگر چنانچه نقل کنم از آنچه از کرامات او بمن رسیده است هرآینه سخن بطول کشد و بعضی از جاهلان غافل در صد تکذیب و انکار او در می‌آیند. و در سال پانصد و هشتاد و شش هجرت به قتل رسید. شافعی مذهب بود، و اما بقواعد فقه و حدیث و اصول در نهایت فهم و ذکا بود. و بمن چنین رسید که در باب فخر رازی از او پرسیدند گفت «ذهن او فسرده نیست» و در باب او از فخرالدین پرسیدند گفت «ذهن او از غایت ذکا و فطنت چون آتش مشتعل می‌شود.» پرسیدند که تو افضلی یا بسوعلی؟ گفت «در حکمت بحثی مساوی‌ام یا زیاده، اما از روی کشف و ذوق من زیادترم.»*



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی

* به دنبال آن کتابشناسی آثار و گزیده‌ای از اشعار و سخنان سپهروردی می‌آید.